

تفکیک یا تعادل قوا: رویکرد مونتسکیو در کتاب روح القوانین

(نوع مقاله: علمی - پژوهشی)

ناصرعلی منصوریان*

اهمد کتابی‌رودی^۱

چکیده

مدت‌های مدیدی است که هر جا سخن از تفکیک قوا به میان می‌آید، نویسندگان بلافاصله به نام شارل دو مونتسکیو به عنوان مؤسس این نهاد در حقوق عمومی اشاره می‌کنند و طبیعتاً به معروفترین اثر وی یعنی «روح القوانین» نیز به عنوان منبع تأسیس این نهاد، استناد می‌کنند. این استناد به حدی است که گویی تفکیک قوا، زاده مونتسکیو است. اما مذاقه در این اثر شگرف مونتسکیو نشان می‌دهد که این اندیشمند به جز یک مورد، در هیچ‌کجای متن کتاب خویش به عبارت «تفکیک» در ارتباط با قوا اشاره‌ای ندارد؛ بلکه آنچه از روح کلی روح القوانین قابل استنتاج است، توازن و تعادل قواست و نه تفکیک قوا. مونتسکیو در جای جای اثر خویش - علی‌الخصوص در فصل ششم از باب یازدهم - آزادی سیاسی ناشی از تعاون و توازن قوای سه‌گانه را می‌ستاید. بنابراین می‌توان گفت نه‌آنهایی که او را به عنوان بنیان‌گذار تفکیک قوا ستوده‌اند و نه‌آنهایی که بر او به همین عنوان تاخته‌اند، فهم درستی از آنچه مونتسکیو در باب تقسیم و توازن قدرت داشته است، نداشته‌اند. این مقاله بر آن است تا با بررسی سیر تحولی تفکیک قوا و خوانش جدید از کتاب روح القوانین، ایده واقعی مونتسکیو را در این باب بیان نماید.

کلیدواژه‌ها: تفکیک قوا، تعادل قوا، روح القوانین، مونتسکیو.

*. دانشیار گروه حقوق عمومی و بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

Email: namansourian@yahoo.com

Email: ketabi.ahmad@alumni.ut.ac.ir

^۱. دکترای حقوق عمومی دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

تفکیک قوا از جمله نظریات مشهوری است که در حوزه اندیشه سیاسی، مورد پردازش قرار گرفته است. اجماع بر آن است که تفکیک قوا روشی است برای جلوگیری از تجمع قدرت سیاسی بیش از حد در یک نهاد سیاسی، روشی برای دستیابی به این هدف از طریق توزیع قوای سیاسی سه‌گانه در میان قوای تقنینی، اجرایی و قضایی و مجهز کردن هر یک از قوا به اختیارات خاصی که برای حفاظت از خود و نظارت بر سایر قوا لازم دارد.

هر چند عده‌ای معتقدند ایده اولیه ثلاثی (سه‌گانه) فهم‌نمودن قدرت، به دوران یونان باستان و اندیشه‌های صاحب‌نظران این دوره منتسب می‌گردد، (بوشهری، ۱۳۸۴: ۷۹) اما آنچه بیشتر بر آن تأکید می‌شود، این است که تفکیک قوا در پاسخ به مجموعه‌ای از بحرانهای مربوطه به حکومت مشروطه در قرن هفدهم انگلستان توسعه یافته است. در این بیان، نظریه تفکیک قوا را می‌توان تلاشی دانست برای یافتن جایگزینی برای حکومت مختلط یا تعدیل آن؛ آن‌گونه که در قرن هفدهم انگلستان مفهوم‌سازی شده بود. (Magill, 2000) اما واقعیت آن است که آنچه به عنوان تفکیک قوا در این دوره از آن یاد می‌شود، بیشتر به شناسایی و رسمیت یافتن سه قوه با اقتدار در کنار یکدیگر شبیه است و نه تأکید بر تفکیک این سه قوه از یکدیگر. مونتسکیو نیز تحت تأثیر چنین فضایی بر تشخیص و تمییز این سه قوه از یکدیگر همت می‌گمارد.

مونتسکیو معتقد بود برای اینکه انسانها آزاد باشند، باید قوای سه‌گانه وجود داشته باشند. به دیگر سخن، آزادی انسانها مستلزم وجود قوای سه‌گانه است. وی در کتاب «روح‌القوانین» خود می‌نویسد: «اگر یک فرد یا هیأتی که مرکب از رجال یا توده و اعیان است این سه قوه را در عین حال با هم دارا باشد، یعنی هم قوانین وضع کند و هم تصمیمات عمومی را به‌موقع اجرا بگذارد و هم اختلافات بین افراد را حل کند و هم جنایات را کیفر دهد، آنوقت همه چیز از بین می‌رود.» (Baron de Montesquieu, 2001: 173)

مونتسکیو برخلاف آنچه که تصور می‌شود، هرگز به فکر جدایی کامل و مطلق قوا نبود، بلکه تنها تعدیل تمرکز قوا را در نظر داشت. جدیت وی در تامین آزادی انسانها او را به این فکر انداخت که نباید فقط به سه ارگان مقننه، مجریه و قضائیه اکتفا کرد، بلکه باید برای هر یک از این ارگانهای حکومت کنترل‌هایی را هم قرار داده به این ترتیب نظریه «کنترل‌ها و تعادل‌ها» توسط مونتسکیو وضع شد. مونتسکیو با جلب توجه به تجربه دموکراسی دوران باستان یاد آور می‌شود که قوانین خوب به تنهایی کافی نیستند، بلکه کوشش و کنترل در راه اجرای آنها نیز اهمیت اساسی دارد. درست است که برخی از نویسندگان، مدعی شده‌اند که مونتسکیو بیشترین تأثیر را بر شیوه تفکیک قوای آمریکایی داشته است، اما باید این نکته را نیز اضافه نمود که نظام نظارت و تعادلی که امروزه در کنار تفکیک قوا در نظام آمریکا خودنمایی می‌کند، ناشی از ایده مونتسکیو در باب قوای سه‌گانه است.

سؤال اصلی که در این پژوهش در پی پاسخگویی به آن خواهیم بود این است که هدف مونتسکیو از معرفی قوای سه‌گانه چه بوده است و آیا نسبت دادن نظریه تفکیک قوا به مونتسکیو شایسته است؟ برای پاسخ به این سؤال می‌بایست به برخی سوالات فرعی نیز پاسخ داده شود از جمله اینکه: مبانی نظری که هسته مرکزی ایده مونتسکیو را تشکیل می‌داد، چه بود؟ مونتسکیو عبارات قانون، قدرت و آزادی را در چه مفهومی به کار می‌برد؟ مونتسکیو برای حکومت چه اقسامی را بر می‌شمرد؟ و اینکه نظریات قبل و بعد از مونتسکیو در باب تفکیک قوا چگونه بوده است؟ فرضیه این پژوهش نیز این عبارت خواهد بود که «بازخوانی مجدد متن و روح القوانین نشان می‌دهد که مونتسکیو به دنبال طرح تفکیک قوای سه‌گانه از یکدیگر نبوده و هیچگاه خود را به عنوان مبدع چنین نظریه‌ای معرفی نکرده است. او با شناسایی و برشمردن قوای سه‌گانه در پی سرشکن کردن قدرت بین سه قدرت متوازن و متعادل بوده است.»

سازماندهی پژوهش نیز این‌گونه است که ابتدا شخصیت مونتسکیو و اوضاع و احوال حاکم بر زندگی وی معرفی، سپس مبانی نظری که ایده مونتسکیو بر آنها بنا شده از جمله آزادی، قدرت، قانون و انواع حکومت بیان شده است. در ادامه به بازخوانی نظریه مونتسکیو در باب قوای سه‌گانه، با تأکید مجدد بر متن روح القوانین و سخن افرادی که بر بازخوانی این ایده تأکید دارند، پرداخته شده و در نهایت نتیجه‌گیری مطالب ارائه شده است.

۱. مونتسکیو؛ زندگی و آثار

شارل لوئی دو سکوندا^۱ یا بارون دو مونتسکیو^۲، یکی از متفکران سیاسی فرانسه در عصر روشنگری است. «مونتسکیو» در هیجدهم ژانویه سال ۱۶۸۹ میلادی، در قصر «لابرد» و در نزدیکی شهر «بردو» فرانسه چشم به جهان گشود. وی تا سن سه سالگی با روش سنتی روستاییان تربیت یافت و سپس به «لابرد» رفت. هنوز هفت سال از عمرش نگذشته بود که مادرش را از دست داد. در سال ۱۷۰۰ میلادی، او را به یک مرکز دینی فرستادند و تا سال ۱۷۱۱ میلادی در آنجا به فراگیری علوم مذهبی پرداخت. سپس وارد دانشگاه «بردو» شد و تحصیلات خود را در رشته حقوق ادامه داد.

او در سن بیست سالگی به دلیل عشق و علاقه فراوانی که به ادبیات یونان و روم داشت، کتابی با نام «دفاع از فلسفه غیر عیسوی» منتشر کرد. مونتسکیو در سال ۱۷۱۴ میلادی به عنوان مستشار در دادگستری «بردو» مشغول به کار شد و یک سال بعد با دختری به نام «ژان دلارتیک» ازدواج کرد. عموی مونتسکیو که بزرگ خانواده آنها بود، در سال ۱۷۱۶ میلادی به مقام ریاست دادگستری «بردو» رسید و او را نیز استخدام کرد. اما مونتسکیو پس از مدتی کارمند فرهنگستان «بردو» گردید و در کنار آن، به نوشتن رساله‌ها و مقاله‌های سیاسی و ادبی روی آورد. علاوه بر این، در علوم طبیعی نیز در رشته‌های کالبدشناسی، گیاه‌شناسی و فیزیک مطالعه زیادی داشت.

معروفیت سریع مونتسکیو با نوشتن «نامه‌های ایرانی»^۳ در سال ۱۷۲۱ میلادی به اوج خود رسید. این نامه‌ها مکاتبات دو نفر ایرانی را که در فرانسه به گشت و گذار مشغولند، منعکس کرده و نظرات آنها را در مورد فرانسه و به‌طور کلی اروپا، به سبکی طنزآمیز مطرح می‌نماید. چهارچوب این کتاب به مونتسکیو فرصت کافی داد تا کلیسا و دولت و پادشاه و همه مقامات و مؤسسات مهم کشورش را آزادانه به باد انتقادی هجو آمیز بگیرد و با چشمان تیزبین خود به کاوش در جریانات سری و پشت پرده بپردازد. (درخشه، ۱۳۸۷: ۱۶) کتاب نامه‌های ایرانی موفقیت زیادی کسب کرد و با وجود آنکه در چاپ‌های نخستین آن ذکری از نام مولف نرفته بود، چندی بعد بر همگان آشکار شد که مونتسکیو نویسنده این کتاب است. مونتسکیو بعدها کتاب «بازنگری علل عظمت و سقوط رم»^۴ را در سال ۱۷۳۴ میلادی منتشر کرد و در آن مانند نیکلای ماکیاولی، وسعت مرزهای حکومت را یکی از دلایل سقوط رم بررسی نموده‌است.

وی چندین بار به پاریس سفر کرد، اما سرانجام به «بردو» بازگشت و به عنوان کارمند فرهنگستان فرانسه مشغول به کار شد. شارل در سال ۱۷۲۸ میلادی از کشورهای اتریش، مجارستان، ایتالیا، سوئیس، آلمان و هلند بازدید کرد، سپس به انگلستان رفت و تا سال ۱۷۳۱ میلادی در آنجا اقامت نمود

^۱ Charles-Louis de Secondat

^۲ Baron de Montesquieu

^۳ Lettres Persanes

^۴ Considérations sur les causes de la grandeur des Romains et de leur décadence

(Macfarlane, 2016: 7) و در کشور اخیر به مدت دو سال اقامت گزید، گو اینکه از برخی خصوصیات انگلیسی‌ها خوشش نیامد، ولی درجه آزادی مردم انگلستان را بسیار ستود. در حقیقت یکی از مهم‌ترین قسمت‌های کتاب روح‌القوانین او را می‌توان، مدیحه‌ای درباره نظام سیاسی انگلستان دانست که وی نهادهای آزادی طلب انگلیس را معلول آن می‌شمرد. (Macfarlane, 2016: p9)

مونتسکیو کتاب «روح‌القوانین»^۱ را طی بیست سال تالیف کرد و در سال ۱۷۴۸ آن را به اتمام رساند. (ماله و ایزاک، ۱۳۶۴، صص ۳۰۲ و ۳۰۱) مونتسکیو در مقدمه این کتاب گفته است: «من چندین بار این کتاب را شروع و چندین دفعه آن را ترک کردم. هزار دفعه اوراقی را که نوشته بودم به باد دادم. مقصود خود را بدون تشکیل یک منظور به خصوصی تعقیب می‌کردم. نه قواعد کلی را می‌شناختم و نه استثناها را. حقیقت را پیدا می‌کردم و در اثر عدم تشخیص، آن را از دست می‌دادم. اما چون اصول را یافته‌ام یعنی اصول خود را کشف کردم، آنچه می‌جستم خود به خود به سراغ من آمد و در طی بیست سال کتاب من شروع شد و پیشرفت نمود و تمام شد.» (مونتسکیو، ۱۳۶۲: ۴۹) مونتسکیو سرانجام در ۱۰ فوریه ۱۷۵۵ میلادی در پاریس درگذشت.

۲. کالبد شکافی نظریه مونتسکیو

بعد از مونتسکیو دو برخورد متفاوت با نظریات وی انجام گرفت که هر کدام از آن‌ها موجد رژیم ویژه مربوط به خود گردید. عده‌ای، از جمله نویسندگان قانون اساسی ۱۷۸۷ آمریکا و واضعان قانون اساسی ۱۷۹۱ فرانسه، در تقسیم متساوی حاکمیت در قوای سه‌گانه، به‌سوی تفکیک مطلق قوا روی آوردند (عدم مداخله هیچ‌یک از سه‌قوه در حوزه دیگری) تا آزادی و امنیت شهروندی تامین شود. به زبان دیگر، باید تعادل قوا را در قالب تفکیک قوا از یکدیگر جست و جو کرد. دسته دیگر را گمان بر این بود که تفکیک مطلق قوا، نه عملی است و نه به مصلحت، زیرا تعیین حد و مرز دقیق و روشن، بین اعمال اجرایی و تقنینی امکان‌پذیر نیست و چون هر سه قوه از یک واقعیت‌یگانه که همانا اعمال حاکمیت ملی است، حکایت‌دارند؛ لذا هر یک از ارگان‌های ویژه سه‌گانه جز در مسیر تکمیل کار آن دیگری نمی‌تواند گام بردارد. پس به طرف نوعی همکاری قوا یا به تعبیر دیگر «تفکیک نسبی» آن گام برداشتند.

برای این که درک درستی از رویکرد مونتسکیو در این زمینه داشته باشیم، می‌بایست با تدقیق در مهم‌ترین منبع در این زمینه یعنی متن و روح کتاب روح‌القوانین، نظر واقعی وی را جستجو نماییم. به همین دلیل ابتدا پایه‌های نظری ایده مونتسکیو را از نظر وی تعریف و سپس از روی این مبانی به کنه نظریه وی دست پیدا کنیم.

^۱. De l'esprit des lois(France), The spirit of laws (English)

۱-۲. پایه‌های نظری طرح ایده مونتسکیو

اصولاً هر نظریه پرداز نظریه خویش را بر پایه مبانی نظری خاصی محکم می‌نماید. برای اینکه به عمق نظریه مونتسکیو در باب قوای سه گانه پی ببریم، باید ابتدا عناصری را که موجب تقویت نظریه وی شده و فهم آن را تسهیل می‌نماید، بررسی نماییم. به همین مناسبت در این بخش مفاهیم مهمی از جمله حکومت و اقسام آن، قدرت، آزادی و قانون را که از کلیدواژه‌های نظریه مونتسکیو می‌باشند، شرح خواهیم داد.

۱-۱-۲. حکومت و اقسام آن

ایرادی که مونتسکیو به تقسیم‌بندی نظام‌های حکومتی قبل از خود می‌گرفت این بود که آنها عمدتاً حکومت‌ها را با توجه به شمار فرمانروایان تقسیم‌بندی کرده‌اند. بدین گونه که در دموکراسی یونانی همه مردم فرمانروا هستند؛ در سلطنت یک نفر و در اریستوکراسی چند نفر فرمانروا می‌باشند. در حالی که او معتقد بود این معیار شکلی چیزی را روشن نمی‌سازد؛ بلکه آنچه اهمیت دارد این است که مردم به چه ترتیبی حکومت می‌کنند. (طباطبایی، ۱۳۹۳) او همچنین معتقد بود که دوره دموکراسی‌های یونانی (مشارکت عامه مردم در حکومت) به سر آمده است و در آنها مفهوم نمایندگی وجود ندارد. بنابراین نظریه سلطنت خود را که از روی سلطنت انگلستان اقتباس کرده بود، به معنای تمام حکومت‌های معتدلی دانست که همه شیوه‌های حکومت امروزی را دربر می‌گیرد.

او در کتاب «روح‌القوانین» حکومت را به سه قسم جمهوری، سلطنتی مشروطه و استبدادی تقسیم می‌کند، حکومت استبداد، حاکمیت امیال یک فرد است و حکومت سلطنتی حکومت یک تن بر اساس قوانین اساسی است و قانون اساسی از متن اراده‌ی آنی و بوالهوسانه‌ی یک فرد بر نمی‌خیزد، بلکه به مرجعیت قدرت میانگین طبقه اشراف اعتماد می‌کند. مونتسکیو در رابطه با سلطنت به این امید است که میان شاه و پیکره‌ها و نهادهای میانجی چون کلیسا و نجبا تعادل قدرت وجود داشته باشد. در مقابل، او حکومت استبداد را واقعیتی تنفر بار می‌داند. آن را به عنوان حکومت یک نفر بدون هیچ نظارتی از دیگران می‌خواند. تفاوت میان استبداد و دو شکل دیگر حکومت آن است که استبداد نمی‌تواند یک حکومت نمایندگی باشد. در حکومت استبدادی ما در شرایط ستیز دائمی قرار داریم. علاوه بر آن در یک حکومت استبدادی همه افراد در شرایط دردناکی با هم برابرند.

مونتسکیو به این نکته توجه دارد که تکوین هر یک از نظام‌های یاد شده مرهون غلبه خوی و طبیعتی خاص بر افراد جامعه است. او استقرار استبداد را نتیجه‌ی غلبه ترس و استقرار حکومت‌های سلطنتی را حاصل غلبه تفاخرهای تباری و اشرافی و شکل‌گیری دموکراسی را ثمره پیدایش فضیلت می‌داند، مراد از «فضیلت» در عبارات مونتسکیو، معنایی نیست که مورد نظر حکمای یونان، یا مسلمان است. فضیلت عبارت از اعتقاد و تخلق به همان اخلاقی است که لاک از آن برای اثبات دموکراسی و ضرورت آن استفاده می‌کرد. فضیلت مورد نظر مونتسکیو چیزی نیست که در شهری آسمانی و الهی باشد، مرزهای

فضیلت، ابعاد جغرافیایی خاصی است که روحیات و خلیات قوی را به وجود آورده و مرزهای سیاسی دولت را با نام میهن شکل می‌دهد. او در این زمینه می‌نویسد: «فضیلت در حکومت جمهوری امری بسیار ساده است و آن همانا عشق به جمهوری است. یک احساس خود به خود و بی‌واسطه که با معرفت و دانش به دست نمی‌آید. احساسی است که فروترین و والاترین افراد در یک دولت از آن برخوردارند...عشق به جمهوری همان عشق به برابری است. عشق به برابری سبب می‌شود که آرمان‌های شخصی به انجام خدمات بزرگتری برای کشور و هموطنانش و احساس خوشبختی ناشی از آن، منحصر گردد.» (به نقل از: تامس جونز، ۱۳۸۳: ۹۰۷)

مونتسکیو همچنین ارتباط دیگری بین شکل حکومت و اقلیم برقرار می‌کند. از دید او حکومت‌های جمهوری عموماً در کشورهای سردسیر یعنی در جایی که احساسات تند وجود ندارد، برقرار می‌شود و حال آنکه حکومت استبدادی متناسب حال کشورهای گرمسیر است. در مورد حکومت سلطنتی نیز اعتقاد دارد که محیط مناسب برای آن نوع حکومت، مناطق معتدل می‌باشد.

در سالهای اخیر نیز چند پروژه پژوهشی مدرن در مراکز علمی و دانشگاهی کشورهای غربی صورت گرفته است. در یکی از این پژوهش‌ها عملاً اثبات می‌شود که یکی از عوامل مهم وضعیت استبدادی موجود در افغانستان ناشی از آب و هوا و شرایط اقلیمی سخت و نبود دسترسی مستقیم این کشور به منابع آبی و فقدان جنگلهای سرسبز در این کشور است. به عبارت دیگر جان سخت بودن سنتهای استبدادی و ضعف فرهنگ دموکراتیک، نبود ذهنیت سازش جویی و نبود مدارا و توازن در این کشور پیوند نزدیکی با آب و هوای این کشور دارد. در حالی که مثلاً آب و هوای معتدل و بارندگی فراوان انگلستان مناسب‌ترین زمینه برای رشد فرهنگ اعتدال و دموکراسی است. (حیدریان، ۱۳۹۴)

۲-۱-۲. قدرت

در طرح نظریات مربوط به تفکیک قوا واژه کلیدی، واژه «قدرت» است و آن، واژه‌ای است که دارای معانی چندگانه است و درک کاملی از این مفهوم وجود ندارد. (لوکس، ۱۳۷۰: ۲۲۱) اختیار حکومت کردن یا قدرت نفوذ بر دیگران، تسلط، اقتدار، فرمان، حکومت، نفوذ، استیلا، میل شخصی، اجتماعی و سیاسی». هر معنایی با مفهوم ماهوی متمایز از تفکیک قوا پیوند خورده است. (Magill, 2000)

اما مونتسکیو در طرح نظریه خویش چه برداشتی از این مفهوم دارد؟ مونتسکیو یکی از معروف‌ترین جملات خود را در باب قدرت این‌گونه بیان می‌کند: «قدرت، قدرت را متوقف می‌کند.» او می‌گوید: «تجربه ازلی نشان داده که هر انسانی قدرتی داشته باشد می‌تواند از آن سوء استفاده کند و تا جایی در این سوءاستفاده پیش می‌رود که مانعی در برابر او وجود داشته باشد» و منظورش این است که قدرت جز با چیزی از جنس خودش محدود نمی‌شود. پس به نظر او انسان معصوم در قدرت وجود نخواهد داشت. (طباطبایی، ۱۳۹۳)

مونتسکیو معتقد است نهایت سعادت این است که انسان تحت لوای حکومتی باشد که به اندازه کافی با ثبات بوده و گرایش استبدادی نداشته باشد طوری که به شهروندان پیرو قوانینش آنقدر آزادی دهد که به راحتی و با آسودگی خیال روزگار بگذرانند؛ مونتسکیو نتیجه می‌گیرد حد مطلوب حکومت نیز همین است و اگر زمانی با چنین موردی برخوردیم نباید در هیچ جنبه‌ای از آن دخالت کنیم. اگر ما نظام حکومتی خود و همچنین طریقی را که این نظام با شرایط کشورمان و نیز مردمش سازگار شده است را به درستی بشناسیم، خواهیم دید که بسیاری از اشکالی [قوانینی] که تا به حال غیر منطقی می‌نمودند معنی دار جلوه می‌کنند و نیز خواهیم دید که تغییر دادنشان جز اینکه کار را خراب کند، ثمری برایمان نخواهد داشت. به عنوان نمونه، ممکن است گمان کنیم برای اصلاح حکومت سلطنتی ابتدا باید از قدرت اشرافیت بکاهیم چونکه شاهنشاه قدرتش را از برکت حضور اشرافیت می‌گیرد؛ مونتسکیو معتقد است اگر ما شناخت کافی از وضعیت ایجاد کننده چنین قدرتی داشته باشیم به سادگی متوجه می‌شویم که تصورمان از کاهش قدرت اشرافیت برای کنترل قدرت شاهنشاه بسیار ناپخته و خام بوده است. به این معنی که اگر شناختی عمیق حاصل شود می‌بینیم که اگر ما در این مثال از قدرت اشراف بکاهیم، نه تنها از قدرت شاهنشاه چیزی کم نکردیم، بلکه با حذف عنصر اشرافیت که پیش از این بر قدرت شاهنشاه نظارت اعمال می‌کردند، سلطنت را به سمت نوعی خودکامگی سوق داده‌ایم؛ حکومتی که هم نفرت انگیز است و هم در نهایت بی‌ثباتی. (Bok, 2003) بنابراین مونتسکیو قدرت متعلق به هر کدام از ارکان حکومت را نفی و تخطئه نمی‌کند، بلکه با شناسایی آن قدرت، قدرت دیگری را لازم می‌شمارد تا از انحصار دیگری بکاهد.

۲-۲-۳. آزادی

شالوده نظریه مونتسکیو درباره قوای سه گانه که در رساله روح‌القوانین (۱۷۴۸) بازتاب یافته است، آزادی است. به سخن دیگر، مونتسکیو تعادل و توازن قوا را ساختاری مناسب در جهت حفظ و بسط آزادی می‌داند. در نظام دموکراتیک، وجود سه قوه مجزا ضامن بهره‌مندی شهروندان از آزادی است. وقتی قدرت به صورت سه قوه مقننه، مجریه و قضائیه تفکیک می‌شود، راه استبداد و خودکامگی مسدود می‌گردد. تمرکز قدرت موجب فساد می‌شود. بنابراین به ساز و کاری نیازمندیم که قدرت متمرکز و مطلقه را بخش بخش کند و هر بخش را به افرادی بسپارد. مونتسکیو مخالف این تعریف از آزادی است که «مردم هرچه اراده می‌کنند، انجام‌دهند.» او معتقد است در اینجاست که میان قدرت مردم و آزادی خلطی صورت گرفته است. اینکه مردم توان انجام کاری را دارند و اینکه آزادند، تفاوت وجود دارد. بنابراین او آزادی را در چهارچوب قانون تعریف می‌کند. به تعبیر او آزادی حق انجام هر کاری است که قانون اجازه می‌دهد. (Baron de Montesquieu, 2001: 172)

بنابراین آزادی سیاسی بدان معنا نیست که کسی طبق اراده اش عمل کند، بلکه داشتن قدرت عمل است. عملی که شخص باید انجام دهد. سپس مسئله حیاتی آزادی زمانی مطرح می‌شود که میان اعتقاد و قضاوت اخلاقی تابع و فرمان‌های حکومتی ستیز و چالش باشد. احساس اطمینان شخص بدان هنگام

که وقتی اعمالی که انجام می‌دهد و بر خلاف قانون نیست، از مجازات‌های حکومتی در امان باشد. امنیت لازمی که به شخص چنین اطمینان ببخشد تنها زمانی وجود دارد که حکومت، خود بر پایه ی قانون شکل گرفته باشد پس آزادی سیاسی تنها زمانی رخ می‌نماید که قانون حاکم است. یک جامعه آزاد از افرادی تشکیل می‌شود که در اطراف قوای جدا و مستقل حکومت گروه‌هایی را شکل می‌دهند و یا آنها را بازسازی و اصلاح می‌کنند. مونتسکیو در یکی از جملات خود می‌گوید: «آزادی شالوده و غایت هر حکومت معتدل است.» (طباطبایی، ۱۳۹۳)

در این خصوص برداشت مونتسکیو از قانون اهمیت می‌یابد که در بند بعدی به توضیح آن خواهیم پرداخت.

۲-۲-۴. قانون

با تأمل در کتاب روح‌القوانین می‌توان دریافت که مهم‌ترین معیار مونتسکیو برای طرح ایده وی در باب قوای سه‌گانه، «قانون» است و وظایف سه قوه بر حسب وضع و اجرای آن شکل می‌گیرد. (ویژه، ۱۳۹۱: ۱۹۹) مونتسکیو در این کتاب ضمن تعریف قانون، به چگونگی وضع قانون و نیز شرایط قانون‌گذاری و وظایف حکومت به‌طور مبسوط و مفصل اشاره می‌نماید. به زعم وی قانون‌گذاری همانند علوم طبیعی، فلسفه و منطق یک علم محسوب می‌گردد.

همان‌گونه که قبلاً بیان شد وی آزادی را این‌گونه تعریف و توصیف می‌نماید که شخص در آنچه قانون منع نکرده است، مختار عمل خویش باشد و از هیچ چیز ممنوع نباشد؛ مگر به حکم قانون. وی اعتقاد دارد جامعه بدون قانون، اجتماع را از حالت سکون به حالت نبرد و مجادله مبدل ساخته و فقدان امنیت و آزادی را برای همگان به ارمغان خواهد آورد. وی قانون را برای تضمین رفاه، آزادی و امنیت مردم ضروری و لازم تلقی می‌نماید. وی معتقد است بهترین قانون آن است که انسان را تا اندازه‌ای که مصلحت عامه اقتضا دارد به نهایت آزادی نایل و منتها درجه امنیت یعنی مساعدترین اوضاع برای خوشی مردم را فراهم سازد. وی در جایی اظهار می‌دارد: «نهایت سعادت من این است که کاری بکنم که فرمان‌دهندگان بر وظیفه خود آگاهتر شوند و فرمان‌برندگان از فرمان بردن دلخوش باشند.» (Baron de Montesquieu, 2001: 171)

از منظر مونتسکیو انسان یک موجود اجتماعی و ناگزیر از زندگی اجتماعی است. وی برای انتظام و ساماندهی روابط اعضای جامعه، وجود و وضع قانون را ضروری بر می‌شمارد. عبارت دیگر او منشأ قانون را مردم یا افراد اجتماع می‌داند. «قانون ناشی از مردم است و اراده مردم، قانون است» (طباطبایی، ۱۳۹۳)

وی همچنین دیدگاه فلاسفه طبیعی را مورد خدشه قرار داده و مطلوب نمی‌پندارد. وی بر این باور است که هرچند برخی امور به‌طور طبیعی و در همه جا ثابت و قابل احترام است. اما این امور طبیعی، اصول کلی می‌باشند و لذا نمی‌توان آنها را قانون تلقی نمود. وی البته نادیده نمی‌انگارد که قوانین نیز باید به صورتی مقرر گردد که این اصول کلی را مرعی و منظور خویش گرداند.

مونتسکیو بر این باور است که قانون همانا روابط ضروری است که میان چیزها است و از طبیعت آنها برمی آید. قانون حقیقی انسانی همان عقل انسان است که باید حاکم باشد. از منظر وی عقل کلیات را به دست می‌دهد و قوانین هر قوم و هر کشور موارد خاصی است که آن کلیات عقلی به کار می‌رود. وی همچنین معتقد است که در وضع قوانین می‌بایست احوال تاریخی، مادی و معنوی خاصی که هر قومی دارد، شرایط اقلیمی و اخلاقی، آداب و رسوم و باورهای آن جامعه مورد توجه قرار گیرد.

۲-۲. تفکیک یا توازن قوا در نظریه مونتسکیو

همان‌گونه که قبلاً بیان شد ایده مونتسکیو در باب قوای سه‌گانه بر پایه برداشت او از آزادی و قدرت بنا شده است. او تمام تلاش خویش را در جهت تحقق آزادی سیاسی بکار برد و مهم‌ترین عاملی را که به عنوان سد راه آزادی می‌دانست، قدرت و علی‌الخصوص قدرت مطلقه فساد آور بود. اینجا بود که او با تجربه بدست آورده از انگلستان به حکومت معتدل که همان حکومت توازن قواست، تأکید داشت. او معتقد بود که حکومت معتدل حکومتی است که قوای متعدد حکومت بتوانند همدیگر را مهار کنند تا از این طریق قدرت به مطلق بودن میل نکند.

اولین فردی که گفته می‌شود برخلاف برداشت دیگران از نظر مونتسکیو، نظر وی را به درستی تبیین کرد، حقوق‌دانی فرانسوی به نام شارل آیزمن بود. این استاد حقوق در حدود سال ۱۹۲۳ در تحلیل نظریه مونتسکیو، مقاله‌ای انقلابی منتشر ساخت و توضیح داد که تاکنون سخن مونتسکیو به درستی فهمیده نشده است و مونتسکیو به هیچ وجه بحث تفکیک قوا را مطرح نمی‌کند، بلکه مسئله توزیع قوا و تعادلی که این توزیع به ارمغان می‌آورد را به بحث می‌گذارد. (طباطبایی، ۱۳۹۳)

به عقیده مونتسکیو حکومت آزاد یعنی حکومت معتدل متشکل از سه قوه و توازنی که میان آنها ایجاد می‌گردد. زیرا به زبان مونتسکیو هر کدام از این قوا کنترل نشود، به مطلق بودن میل می‌کند. بنابراین این سه قوه باید در کنار همدیگر بتوانند یکدیگر را تعدیل نمایند و از این درجه همکاری و هماهنگی بین سه قوه می‌توان به درجه آزادی هر ملتی پی برد. جمله معروف او در این زمینه این است که می‌گوید: «من می‌خواستم تحقیق کنم که در همه حکومت‌های معتدل توزیع قوای سه‌گانه چگونه است و بدین‌سان درجه آزادی را که هر یک می‌توانند از آن بهره‌مند شوند حساب کنم.» (Baron de Montesquieu, 2001: 201)^۱ لازم به ذکر است که او در این جمله کلمه توزیع^۲ را به کار می‌برد.

اما بازتاب سیاسی حقوقی اصل تفکیک قوا در این اندیشه نهفته است که هیچ‌کدام از قوای سه‌گانه حاصله نباید قوه یا قوه‌های دیگر را تحت سلطه خود کشد بلکه به تعبیر مونتسکیو «باید قدرت قدرت دیگر را متوقف کند» (B. de Jouvenel, 1985: 462) تا تعادل امور حاصل و عدالت که هدف نظام حکومتی

^۱. "I should be glad to inquire into the distribution of the three powers, in all the moderate governments we are acquainted with, in order to calculate the degrees of liberty which each may enjoy."

^۲. distribution

است تضمین گردد. لذا به عنوان نتیجه طبیعی نظریه، همان‌گونه که مونتسکیو خود خط مشی ارائه کرده است، هر کدام از سه قوه باید بر دو قوه دیگر نظارت کند. به همین جهت بعضی از علمای فلسفه سیاسی آن اصل را مورد انتقاد قرار داده و تداخل نظارت‌ها را با استقلال واقعی و تفکیک یه قوه مباین شمرده‌اند. (L. Althusser, 1985:100-122)

حرف نو و مهم مونتسکیو در این خصوص که مهم‌ترین موضوع در طرح نظریات سیاسی جدید است، این است که او اندیشه سیاسی را یک امر واحد نمی‌داند. در واقع اندیشه سیاسی جدید موضوعش قدرت متکثر و توضیح توازن این قدرت‌هاست. در واقع همان موضوع مهم «وحدت در عین کثرت» را مطرح می‌نماید و اینجاست که اندیشه سیاسی جدید با اندیشه سیاسی قرون وسطی قطع رابطه پیدا می‌کند و بعد از آن این موضوع توسط نویسندگان متعددی بحث می‌شود و اساس مدرنیته سیاسی می‌گردد. یعنی قدرت سیاسی فراهم آمده از چند قدرت است و دیالکتیک میان اینها و توزیع درست و معتدل آنهاست که حکومت را ایجاد می‌کند. (طباطبایی، ۱۳۹۳)

مونتسکیو موضوع اندیشه سیاسی را راه‌های ایجاد قدرت در مقابل قدرت می‌داندست و در زمان خودش موردی از آن را در انگلستان دید که آن‌ها سه قوه را از هم تمیز داده و میان این سه قوه توزیع متعادلی را ایجاد کرده بودند. او در فصل ششم باب یازدهم که مهم‌ترین بخش روح‌القوانین است، توضیح داد که تنها یک نظام سیاسی وجود دارد که قدرت را از طریق آزادی حفظ می‌کند و آن انگلستان است. در این نظام به‌طور روشن تر از مناطق دیگر، قدرت سیاسی متشکل از سه قوه اصلی بود. اولین آنها قانون‌گذاری، دومی قوه اجرایی و سومی قوه داور یا قضایی می‌باشند. اصل تفکیک قوا خود به دو نوع تفکیک نسبی و تفکیک مطلق تقسیم شده و نظریه مونتسکیو تفکیک نسبی قوا شمرده شده است. در مقابل آن، تفکیک مطلق قوا که امروزه در بعضی از کشورها همچون ایالات متحده آمریکا به رسمیت شناخته شده هر گونه نظارت یک قوه را نسبت به قوای دیگر نفی می‌کند و در واقع هر کدام از قوای سه گانه را نماینده عینی اراده ملت می‌شمارد. (J. Meynaud, 1967: 15-19, 50-65)

باید گفت آن‌چنان‌که تفکیک‌گرایان منصف نیز اعتراف نموده‌اند، نظام حکومتی انگلستان، نه‌تنها نوعی از حکومت تفکیک شده به‌معنای نسبی آن نیست، بلکه دقیقاً در نقطه مقابل حکومت‌های تفکیک شده قرار گرفته است. (فلیپ فلدمن، ۱۳۸۹: ۴۹۰-۴۸۹) تا جایی که حتی برخی از صاحب‌نظران، به صراحت حکومت انگلستان را حکومتی مختلط دانسته‌اند که در آن اشتراک و نه تفکیک قوا، مبنای ساماندهی قدرت و ساختارهای سیاسی قرار گرفته است. (بارنت، ۱۳۸۶: ۲۹ و ۵۳) تأکید مونتسکیو و تمجید وی از این نظام نیز بیانگر آن است که وی بر تفکیک قوا نظر نداشته است. ذیلاً کارکردها و نسبت این سه قوه از دیدی مونتسکیو بیان می‌گردد.

۲-۱. قوه قانون گذاری

قبلاً بیان گشت که مونتسکیو چه جایگاه والایی را برای قانون منبعث از اراده مردم قائل است و آزادی را در چهارچوب این قانون تعریف می نماید. بنابراین لازم است که او مهم ترین قوه از قوای سه گانه را به قدرت قانون گذاری اختصاص دهد.

از دیدگاه مونتسکیو «در هر کشوری سه قوه وجود دارد: قوه مقننه، قوه اجرائیه که مجری حقوق عام بشر است و قوه ای که اجراکننده حقوق داخلی و مدنی مردم می باشد... آزادی سیاسی هر شهروند عبارت از آرامش روحی او است، برای آنکه این آزادی تحقق یابد باید حکومت به گونه ای باشد که هیچ شهروندی از شهروند دیگر نهراسد... ملت باید به طور یکپارچه صاحب قدرت تقنینی باشد. اما از آنجا که چنین امری در کشورهای بزرگ غیرممکن است و در کشورهای کوچک ناهنجاری هایی برمی انگیزد ملت باید تمام آنچه را که خود به تنهایی نمی تواند انجام دهد توسط نمایندگانش اعمال کند.» (J.J. Gradpre Moliere, 1972:32-44; L. Althusser, Montesquieu, 1985:65-108)

می بینیم که در درون نظریه تفکیک قوا اندیشه نمایندگی ملت نیز نهفته است. ملت ها که دارندگان عینی حق حاکمیت محسوب می شوند و مشروعیت حقوقشان را قوانین اساسی کشورها به رسمیت شناخته اند (Corpus Constitutionnel, 1968:7) افراد یا احزابی را برمیگزینند تا به نمایندگی از طرف آنها اولاً با تشکیل پارلمان درباره اداره مملکت گفتگو و برای تمشیت امور، قانون گذاری کنند و ثانیاً در چهارچوب یک رژیم خاص سیاسی تقسیم کار و تسهیم مسئولیت نمایند.

مبنای فلسفی این مکانیسم را می توان در منطوق سخن امانوئل کانت درک نمود:

«هنگامی که کسی درباره فردی دیگر تصمیم می گیرد، همواره این احتمال وجود دارد که نسبت به او دچار بی عدالتی شود، اما وقتی که در مورد خودش تصمیم بگیرد امکان هر گونه بی عدالتی نفی می شود.» (Emanuel Kant, 1853, XLVI)

به عقیده او «نمایندگان نباید از بین تمام مردم به طور کلی انتخاب شوند. بلکه باید هر منطقه دست به انتخاب نماینده بزنند. چون نمایندگان باید منافع و مصالح مردم محل خود را بشناسند.» و در اینجا است که دموکراسی های یونانی که به صورت مستقیم بودند را غیرممکن می داند و معتقد است که مشارکت مردم در حکومت باید به انتخاب نمایندگان محدود شود.» (Baron de Montesquieu, 2001: 176)

از آنجا که مونتسکیو از طبقه اشراف بود به دنبال تثبیت جایگاه اشرافیت نیز بود. در مورد اعیان او معتقد بود که می بایست مجلس دومی متشکل از اعیان وجود داشته باشد. چون اگر مجلس اول به تنهایی وجود داشته باشد، قوانینی وضع خواهد کرد که امتیازات این گروه از بین خواهد رفت. از طرفی اگر قوه قانون گذاری یک رکن داشته باشد، احتمال دارد بین نمایندگان ائتلافی به وجود آید که در نهایت مردم متضرر شوند. اما به عقیده او مجلس اعیان قانون گذاری نمی کند بلکه صرفاً بر قوانین نظارت می کند. (مونتسکیو، ۱۳۶۲: ۱۹۳) وی همچنین معتقد است که اعضای این مجلس باید به صورت صنفی انتخاب

شوند و نه به صورت عمومی؛ چون او به منافع اصناف و طبقات خاص نیز نظر دارد. البته اصناف همان طبقات اجتماعی آن دوره بودند. (طباطبایی، ۱۳۹۳)

او یکی دیگر از موانعی را که در وضع قوانین ناعادلانه توسط مجلس معرفی می‌کند، شخص پادشاه است. البته تأکید دارد که اقدام پادشاه مداخله در قانون‌گذاری نیست چون این فرد فقط قدرت ممانعت دارد و فقط می‌تواند مجلس را وادار کند تا قانون خود را دوباره مورد بررسی قرار دهد.

۲-۲-۲. قوه اجرایی

از نظر مونتسکیو قوه اجرایی بر دو بخش است. بخشی که مربوط به حقوق ملل یا حقوق بشری به معنای امروزی مربوط است و بخشی دیگر مربوط به قلمرو حقوق مدنی می‌باشد. منظور از حقوق ملل همان حقوق خارجی یا حقوق بین‌الملل است که وظیفه اعلان جنگ و قبول صلح و پذیرفتن سفیر و تعیین مرزها و امنیت کشور و دفاع از آن را برعهده دارد. منظور از حقوق مدنی نیز حقوقی است که در مناسبات افراد در یک جامعه وجود دارد. اما مونتسکیو آن را تا حدودی عام تر در نظر می‌گیرد. اعم از اینکه بین افراد باشد یا بین دولت و افراد. (Baron de Montesquieu, 2001:173)

به عقیده او قوه مجریه صرفاً باید در محدوده قانون عمل نماید و این‌گونه قوه مقننه دست او را می‌بندد. اما قوه اجرایی هم مانعی در برابر قوه قانون‌گذاری ایجاد می‌کند. در واقع «اگر قوه اجرایی حق ممانعت از اقدام‌های قوه قانون‌گذاری را نداشته باشد، آن به قوه‌ای خودکامه تبدیل خواهد شد.» (Ibid, 175) به همین دلیل است که می‌گوید پادشاه می‌تواند از طریق ایجاد مانع در قانون‌گذاری شرکت داشته باشد. یعنی برای دفاع از خود، درخواست رسیدگی مجدد برخی از قوانین را از طرف قوه مقننه می‌نماید. او معتقد است که قوه مجریه به خودی خود به موجب قانون محدود شده است. بنابراین اعمال دخالت و محدودیت بیشتر بر قوه مجریه از طریق قوه مقننه را روا نمی‌دارد و در ادامه بیان می‌دارد که «قوه اجرایی با قدرتی که برای ایجاد مانع در برابر قدرت قانون‌گذاری دارد، باید در قوه قانون‌گذاری مشارکت داشته باشد وگرنه به زودی امتیازات خویش را از دست خواهد داد. در حالیکه اگر قوه قانون‌گذاری در اجرا مشارکت داشته باشد، قوه اجرایی نیز به همان سان نابود خواهد شد.» (Ibid, 178) در واقع او معتقد است اگر قوه مجریه بر قوه قانون‌گذاری نفوذ نداشته باشد، قوانینی وضع خواهد کرد که به‌طور کلی دست قوه مجریه را می‌بندد و تمامی امتیازاتش را از وی خواهد گرفت.

۲-۲-۳. قوه داورى یا قضایی

مونتسکیو آزادی سیاسی را به معنای آرامش روحی شهروندان می‌داند که آن هم از مزایای تمایز میان قوای حکومتی است و برای اینکه آزادی وجود داشته باشد حکومت باید به گونه‌ای باشد که هیچ شهروندی از شهروند دیگر ترسی به خود راه ندهد و در ادامه اضافه می‌کند که «اگر قوه قضایی از قوه

قانون‌گذاری و اجرایی تفکیک نشده باشد، آزادی وجود نخواهد داشت» (Ibid, 178)^۱ و اینجا تنها جایی است که از کلمه تفکیک^۲ استفاده می‌کند و منظور او از تفکیک در اینجا آن است که این دو قوه مثل هم نیستند و مثال نقض آن را در همان جا بیان می‌کند و آن در مورد حکومت عثمانی و ایران است که او به تمرکز و تداخل این سه قدرت در دست یک نفر و در واقع عدم وجود چنین قدرتی به صورت مستقل در این نظام ایراد وارد می‌کند. (طباطبایی، ۱۳۹۳) وی می‌گوید: «اگر قوه قضایی با قانون‌گذاری ملحق شود (همان‌طور که در عثمانی بود) سلطه بر جان و آزادی مردم دستخوش بی‌قانونی می‌شد. زیرا قاضی به قانون‌گذار تبدیل می‌شد و این‌گونه قاضی قدرت یک فرمانروای بیدادگر را پیدا می‌کرد.» (Montesquieu, 2001:173)

او معتقد بود که «قوه قضایی نباید به‌طور دایم‌العمر در اختیار گروهی از بزرگان باشد. بلکه باید به صورتی که در قانون معین می‌شود هر بار برای مدتی به عهده گروهی از اشخاص گذاشته شود که از میان عامه مردم انتخاب می‌شوند و دادگاه تشکیل می‌دهند و به امور رسیدگی می‌کنند.» (Ibid, 174) او قوه قضائیه را قوه‌ای ترسناک معرفی می‌کند که باید به صورت نامرئی به گونه‌ای که انگار وجود ندارد عمل کند. جمله جالب توجه دیگری که در این زمینه بیان می‌کند این است که: «دادگاه‌ها نباید ثابت باشند بلکه آرای صادره از آنها باید ثابت باشد.» (Ibid, 175) در واقع تأکیدی دارد بر وحدت رویه قضایی که به عقیده او در نظام قضایی عثمانی وجود نداشته است و قضات در موضوعات یکسان در شرایط متفاوت احکام متفاوتی صادر می‌کرده‌اند. او معتقد است قضات باید با توجه به نص قانون حکم صادر کنند، مگر در مواردی که قانون وجود ندارد و در آنجا روح قانون حاکم خواهد بود.

مونتنسکیو در مورد مصونیت قضات نیز نکاتی بیان می‌دارد. به نظر او قضات باید از تقدسی برخوردار باشند و نمی‌تواند قوه مقننه آنها را متهم و محکوم کند. البته در جمله‌ای می‌گوید که «مجری قانون بدون داشتن رایزن خبیث نمی‌تواند بد اجرا کند.» در واقع او مشاوران قضایی و نهاد قضایی را مصون نمی‌داند و آنها را قابل مجازات می‌داند. (طباطبایی، ۱۳۹۳)

^۱. "there is no liberty, if the judiciary power be not separated from the legislative and executive."

^۲. separate = séparé

نتیجه‌گیری

آن‌گونه که از روح‌القوانین بر می‌آید، مراد مونتسکیو از شناسایی قوای سه‌گانه، «جدایی کامل و مطلق» آنها از یکدیگر نیست. آشکار است که بدون هماهنگی و تعامل میان قوه مقننه، مجریه و قضائیه، حکومت قادر به مدیریت کشور نیست. قوه قانون‌گذاری به وضع قانون و نظارت بر امور کشور می‌پردازد. قوه مجریه وظیفه دارد قانون‌های وضع شده مجلس را به اجرا درآورد و دستگاه قضایی در صورت استقلال می‌تواند به وظایف خویش عمل کند، اما ارتباط آن با مجلس و دولت امری بدیهی و ضروری است.

فلسفه تفکیک قوا از سویی پاسداشت آزادی و بهره‌مندی شهروندان از آزادی‌های قانونی است و از سوی دیگر هدف، جلوگیری از تجمیع قدرت در دست یکی از نهادهای حکومت است. ابزار دستیابی به چنین هدفی توزیع کارکردهای حکومتی میان سه نهاد و تجهیز آنها برای حفاظت از خودشان و نظارت بر دیگران است. آموزه مونتسکیو در روح‌القوانین نیز برپایی حکومتی معتدل و متعادل در سایه تقسیم قدرت میان سه‌قوه است. او از تجربه دموکراتیک انگلستان در صورت‌بندی موضوع تفکیک قوا و پیشنهاد حکومت مختلط، بهره فراوان برده است. بیشترین درسی که امروز می‌توان از موضوع تفکیک قوای مونتسکیو آموخت، ارج نهادن به آزادی و اهمیت بنیادین آن است. اگر مونتسکیو دغدغه آزادی و آزاد زیستی نمی‌داشت، آیا به اندیشه تفکیک قوا می‌رسید؟ پاسخ به این سؤال منفی است؛ زیرا در نظام سیاسی متمرکز، یکپارچه و تمامیت‌گرا، عرصه برای آزادی به‌شدت تنگ می‌شود. پس کشور به نظامی متکثر با قدرتی غیر متمرکز نیازمند است تا دموکراسی تبلور یابد و جا برای آزادی‌های مدنی باز شود.

در نهایت این مقاله را با جملاتی از مونتسکیو به پایان می‌رسانیم که خود توصیفی گویا از نظریه وی در باب قوای سه‌گانه می‌باشد. او می‌گوید: «در این حکومت تعدیل‌کننده‌ای که ما از آن سخن می‌رانیم، قانون‌گذاری از دوبخش فراهم آمده است. بخشی از آن دست بخش دیگر را از طریق قدرت متقابل ممانعت خواهد بست و قوه اجرایی دست هر دوی آنها را خواهد بست و قوه اجرایی هم خودش دست خودش را خواهد بست. اما این سه قوه باید یک حالت سکون و آرامش و بدون تنش را در نظام حکومت ایجاد نمایند و از آنجایی که آنها مجبورند با حرکت طبیعی اشیاء حرکت کنند، مجبور خواهند بود هماهنگ با یکدیگر عمل نمایند.» در واقع نظام معتدلی که در آن قوا به‌طور معتدل توزیع شده باشد، نظام تنش نیست و نظام آرامش است. چون نظام عالم این‌گونه است. همان‌گونه که اجرام آسمانی گویی حرکت نمی‌کنند ولی در واقع همه با هم و با آرامش در حال حرکتند. این حکومت است که آرامش روحی شهروندان را فراهم خواهد ساخت. (Montesquieu, 2001, p181)

منابع و مآخذ:

الف - منابع فارسی

۱. ارسطو، (۱۳۹۰)، سیاست، ترجمه حمید عنایت، تهران: شرکت علمی و فرهنگی.
۲. بارنت، اریک، (۱۳۸۶)، مقدمه‌ای بر حقوق اساسی، ترجمه عباس کدخدایی، تهران: میزان.
۳. بوشهری، جعفر، (۱۳۸۴)، مسائل حقوق اساسی، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۴. جوان آراسته، حسین، (۱۳۹۵)، «تفکیک قوا در نظام سیاسی اسلام و جمهوری اسلامی ایران، فقه و مبانی حقوق اسلامی»، سال ۴۹، شماره ۱، صص ۶۷-۵۱.
۵. حیدریان، محسن، (۱۳۹۴)، «بارون دو مونتسکیو»، منتشره در وبسایت: <http://rasekhoon.net/article/show/132379>
۶. تامس جونز، ویلیام، (۱۳۸۳)، خداوندان اندیشه‌ی سیاسی، ج ۲، ترجمه علی رامین، تهران: شرکت علمی و فرهنگی.
۷. درخشه، جلال، (۱۳۸۷)، دانستنی‌های علم سیاست: شارل لویی دوسکوندا، بارون دو مونتسکیو، تهران: وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، معاونت فرهنگی، دفتر برنامه‌ریزی اجتماعی.
۸. ریاحی، نوربخش، (۱۳۹۹)، «مبانی و مدل‌های تفکیک قوا در ایران و نظام‌های سیاسی مردم‌سالار» (انگلیس، فرانسه، آمریکا)، پژوهش‌های حقوق تطبیقی عدل و انصاف، سال سوم، شماره ۹، صص ۵۰-۳۳.
۹. طباطبایی، جواد، (۱۳۹۳)، درس گفتارهای تاریخ اندیشه: بررسی و نقد اندیشه شارل دو مونتسکیو، تهران: مؤسسه مطالعات سیاسی-اقتصادی پرسش، فایل صوتی، حلقه چهارم.
۱۰. طباطبایی، سید محمد، (۱۳۹۶)، «نظریه تفکیک قوا و سازماندهی قدرت سیاسی نزد دولت»، فصلنامه دولت پژوهی، سال سوم، شماره ۱۲، صص ۳۳-۱.
۱۱. علوی، پرویز؛ صادقیان، نادعلی، (۱۳۸۹)، «ریشه‌های فکری اصل تفکیک قوا، اهمیت و دسته‌بندی نظام‌های سیاسی بر پایه تفکیک قوا»، فصلنامه حقوق دانشگاه تهران، دوره ۴۰، شماره ۲، صص ۲۷۳-۲۵۹.
۱۲. فلیپ فلدمن، ژان، (۱۳۸۹)، «تفکیک قوا و مشروطه‌گرایی؛ افسانه و واقعیت یک دکترین و نقدهای آن»، ترجمه اسدالله یآوری، مجله تحقیقات حقوقی، ش ۵۲.
۱۳. قاضی، ابوالفضل، (۱۳۸۶)، بایسته‌های حقوق اساسی، تهران: میزان.
۱۴. قاضی، ابوالفضل، (۱۳۷۰)، حقوق اساسی و نهادهای سیاسی، تهران: دانشگاه تهران.
۱۵. کدخدایی، عباسعلی؛ جواهری طهرانی، محمد؛ (۱۳۹۱)، «تفکیک قوا؛ رؤیای تقدیس شده»، حکومت اسلامی، شماره ۶۳، صص ۱۲۲-۹۹.

۱۶. لوکس، استیون، (۱۳۷۰)، قدرت، ترجمه فرهنگ رجایی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۱۷. ماله، آلبر و ژول ایزاک، (۱۳۶۴)، تاریخ قرن هیجدهم، انقلاب کبیر فرانسه و امپراتوری ناپلئون، ترجمه رشید یاسمی، تهران: مؤسسه امیرکبیر.
۱۸. مونتسکیو، شارل لوئی دو سکوندا، (۱۳۶۲)، روح القوانین، ترجمه علی اکبر مهتدی، تهران: مؤسسه امیرکبیر.
۱۹. ویژه، محمد رضا، (۱۳۹۰)، مبانی نظری و ساختار دولت حقوقی، تهران: جنگل.

ب- منابع لاتین

20. Ackerman, Bruce. (2017). "Good-bye, Montesquieu". Comparative Administrative Law. Cheltenham, UK: Edward Elgar Publishing.
21. Baron de Montesquieu. (2001). The spirit of laws, Translated by: Thomas Nugent, Canada, Batoche Books.
22. B. de Jouvenel, du pouvoir, pluriel-le livre de poche, paris, 1985.
23. Bigo, D. (2013). "When Montesquieu goes transnational: The Roma as an excuse, visas as preventive logic, judges as sites of resistance", in D. Bigo, E. Guild and S. Carrera (eds), Foreigners, Refugees or Minorities? Rethinking people in the context of border controls and visas, Farnham: Ashgate Publishing, pp. 21-38.
24. Bok, Hilary. (2003). Baron De Montesquieu: The Sprit Of Laws, Published In Stanford Encyclopedia Of philosophy.
25. Burns, Sarah M.(2020), and Chad Van Schoelandt. "Democratic Peace Theory, Montesquieu, and Public Choice." Reclaiming Liberalism. Palgrave Macmillan, Cham,. 247-279.
26. Callanan, Keegan. (2020). "Montesquieu's Political Science." Perspectives on Political Science 49.3, pp.153-155.
27. Corpus Constitutionnel,(1968) Tome I, Fascicule 1, E.J. Brill, Leiden.
28. Courtney, Cecil P. (2017) "Montesquieu and the problem of 'la diversité'." Charles-Louis de Secondat, Baron de Montesquieu. Routledge, pp. 109-129.
29. Durkheim, Émile. (2021). Montesquieu et Rousseau: précurseurs de la sociologie. Editions Le Mono.
30. Emanuel Kant, metaphysique des moeurs, trad. Francaise Barni, paris, 1853, 1ere partie, XLVI.
31. Gentile, Francesco. (2020). Culture et politique européenne chez Montesquieu. De Gruyter.
32. J.J Gradpre moliere, la heorie de la constitution anglaise chez Montesquieu, presses universitaires de Leyde, Pays-Bas, 1972.

33. J. Meynaud, les pouvoirs de decision dans l'Etat modern, UNESCO, paris, 1967.
34. L. Althusser, Montesquieu, La politique et l'histoire, Presses Universitaires de France, 6 ed, paris, 1985.
35. Macfarlane, alan.(2014/7/5). Montesquieu and the Making of the Modern World (Paperback), published at:
36. http://www.alanmacfarlane.com/TEXTS/Montesquieu_final.pdf.
37. Magill, Elizabeth. (September 2000). The Real Separation in Separation of Powers law, 86 Virginia Law Review 1127.
38. Marc, W. Kruman. (1997). Between Liberty And Authority. Univ of North Carolina Pr.

The separation of powers, The balance of powers, The Spirit of Laws, Montesquieu

Naser Ali Mansourian¹
Ahmad Ketabi Roodi²

Abstract

It is a long time that wherever the separation of powers is spoken, authors point out the name of Charles de Montesquieu as the founder of this conception immediately in public law and naturally attribute his most famous book: "The Spirit of Laws". But accuracy in this weird book shows that except for one case, this scholar doesn't mention to "separation" in the text of his book. Interestingly the system that under the influence of it, he wrote "The Spirit of Laws" (the British at the time) didn't base on the separation of powers in such a way that attributed to him. In addition to the lack of separation of powers in the content as a word, whatever from tenor of "The Spirit of Laws" is decent for conclusion is: "balance of powers no separation of them". Montesquieu in the whole of his book -especially in the Chapter VI of the book XI- praised the political freedom caused by the balance of triple powers. So it can be said neither those who have admired him as the inventor of the separation of powers nor those who have attacked him for same reason, has not been a fair understanding of what Montesquieu has said about division and balance of powers. This paper intends to illustrate the true idea of Montesquieu by examine the evolution of the separation of powers and a new narration of the book "The Spirit of Laws."

KeyWords: *The separation of powers, The balance of powers, The Spirit of Laws, Montesquieu.*

¹. Associate Professor, Department of Public and International Law, faculty of law and political science, the university of allameh tabatabaei, Tehran ,Iran

(Email: namansourian@yahoo.com)

². Doctor of Public Law, Allameh Tabatabai University, Tehran ,Iran (Email:

ketabi.ahmad@alumni.ut.ac.ir)

